



اگر معنای امر به معروف و نهی‌ی از منکر و حدود آن برای مردم روشن بشود، معلوم خواهد شد یکی از نوترین، شیرین ترین، کارآمدترین و کارسازترین شیوه های تعامل اجتماعی، همین امر به معروف و نهی‌ی از منکر است و بعضیهادیگر در نمی آیند بگویند «آقا! این فضولی کردن است !»، نه، این همکاری کردن است؛ این نظارت عمومی است؛ این کمک به شیوع خیر است؛ این کمک به محدودکردن بدی و شر است؛ کمک به این است که در جامعه اسلامی گناه، گناه بماند.بدترین خطرها این است که یک روز در جامعه، گناه به عنوان صواب معرفی بشود؛ کار خوب به عنوان کار بد معرفی بشود و فرهنگها عوض بشود.وقتی که امر به معروف و نهی‌ی از منکر در جامعه رایج شد، این موجب می شود که گناه در نظر مردم همیشه گناه بماند و تبدیل به صواب و کار نیک نشود.بدترین توطئه ها علیه مردم این است که طوری کار کنند و حرف بزنند که کارهای خوب کارهایی که دین به آنها امر کرده است و رشد و صلاح کشور در آنهاست در نظر مردم به کارهای بد، و کارهای بد به کارهای خوب تبدیل شود؛این خطر خیلی بزرگی است.

بیانات مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران مورخه

۱۳۷۹/۹/۲۵



نشریه بسیج دانشجویی دانشکده فنی

صاحب امتیاز:بسیج دانشجویی دانشکده فنی
مدیر مسئول: سید عباس مرادی
سر دبیر: میثم زعفرانی

❖ تحلیل هفته

حادثه عظیم عاشورا درس هایی دارد و عبرت هایی؛درس میدهد برای حفظ دین باید فداکاری کرد؛در راه قرآن از همه چیز باید گذشت؛ در میدان نبرد حق وباطل ، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان،امام و رعیت با هم در یک صف قرار میگیرند؛ درس میدهد جبهه دشمن با همه توانایی های ظاهری بسیار آسیب پذیر است؛ درس میدهد در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر برای انسان بصیرت لازم است. بی بصیرتها فریب میخورند. بی بصیرتها در جبهه باطل قرار میگیرند، بدون اینکه خود بدانند.همچنان که در جبهه ابن زیاد، کسانی بودند که از فساق و فجار نبودند،ولی از بی بصیرت ها بودند.

از درسهای عاشورا مهمتر، عبرتهای عاشوراست. عاشورا یک صحنه عبرت است.انسان باید به این صحنه نگاه کند تا عبرت بگیرد. "عبرت بگیرد" یعنی چه؟ یعنی خود را با آن وضعیت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیتی است؛ چه چیزی او تهدید میکند؛ چه چیزی برای او لازم است؟

برده ی اول

در جامعه اسلامی کار به جایی رسید که جلوی چشم مردم، حرم پیغمبر را به کوچه و بازار آوردند و به آنها تهمت خارجی زدند!جامعه اسلامی چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟ چه شد که تنها بیست سال پس از شهادت امیرالمومنین(ع) در همان شهری که او حکومت می کرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کر دند؟ این چه بیماری ای است که میتواند جامعه ای را که رأسش بزرگانی مثل پیغمبر اسلام و امیرالمومنین علیهماالسلام بوده اند، ظرف مدت چند سال اندک به آنجا برساند که آقازاده اول دنیای اسلام در مرکز خلافت پدر بزرگوارش سر بریده اش گردانده شود و آب از آب تکان نخورد!از همان شهر آدمهایی به کربلا بیایند، او واصحابش را بالب تشنه به شهادت برسانند و حرم امیرالمومنین را به اسارت بگیرند! قرآن جواب ما را داده و آن درد را به مسلمین معرفی نموده است.می فرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلّاة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيّا.»^(۱) دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دورشدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است. فراموش کردن خدا و معنویت؛ حساب معنویت را از زندگی جدا کردن و توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب از خدای متعال و توکّل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن. دوم «واتبعوا الشهوات»؛ دنبال شهواتنیارفتن؛ دنبال هوسها رفتن و در یک جمله:دنیاطلبی. به فکر جمع آوری ثروت و مال و التذّاب به شهوات دنیا افتادن. اینهارا اصل دانستن و آرمانها را فراموش کردن. این، درد اساسی وبزرگ است. جامعه ما هم ممکن است به این درد دچار شود.اگر در جامعهاسلامی، روحیه آرمانخواهی از بین برود یاضعیف شود، هر کس به فکراین باشد که کلاهش را از معر که در ببرد و از دیگران در دنیا عقب نیفتد؛ این که «دیگری جمع کرده است، ما هم برویم جمع کنیم و خلاصه خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهیم»، مشخصا به این درد دچار خواهیم شد.شعارها را کم رنگ کردن، اصول اسلام وانقلاب

عاشورا، قصه نیست !!



احمد هروی

را مورد بی‌اعتنایی قرار دادن و همه چیز را با محاسبات مادی مطرح کردن و فهمیدن، جامعه رابه آن جامیبرد که به چنان وضعی برسد. آنچه که جامعه مارافلسد می کند، غرق‌شدن در شهوات است؛ از دست‌دادن روح تقوا و فداکاری است. دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط – فرهنگ فساد و فحشا – سعی می کند جوانهای ما را از مابگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی می کند، یک «قتل عام فرهنگی » است.چه کسی می تواندازاین فضیلتها دفاع کند؟ جوان مؤمنی که دل به دنیا نیست،ه، دل به منافع شخصی نیست؛ه؛ کسی که خودش آلوده و گرفتاراست که نمی توانداز فضیلتها دفاع کند!

برده ی دوم

دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذّت، راحتی، نام و… همگی از نعمات الهی اند و برای مومنان آفریده شده اند؛ منتها اگر آدمی در مقابل این متاعها و بهره‌های زندگی، آن قدر مجذوب شد که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد، نتوانست دست

بردارد، واولیاست!اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آن جا که پای امتحان سخت پیش می آید، می تواند از آن متاعها به راحتی دست بردارد، آن وقت حساب است.

در این امتحان، خواص حق باخندند!!! مثل روز روشن است در محرم ۶۱، خواص جامعه اسلامی و نه خواص جبهه باطل شکست خوردند. خواص جانب حق بودن کافی نیست؛ باید هنگامه ی امتحان بتوان براحتی از نعمات مادی عبور کرد.اگر در جامعه‌ای، این نوع خوب خواص طرفدار حق؛ یعنی کسانی که می توانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند، در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه‌ی اسلامی به سرنوشت جامعه‌ی دوران امام حسین علیه‌السلام گرفتار نخواهد آمد و مطمئناًالی الابدییمه است.اما اگر قضیه برعکس شد و نوع دیگر خواص طرفدار حق –دل سپردگان به متاع دنیا؛ آنان که حق شناسند، ولی درعین‌حال مقابل متاع دنیا، پایشان می لرزد-در اکثریت بودند، کار جامعه زار میشود!

منظور از دنیا نیز مجموعه ای است از پول، خانه،شهوت، مقام، اسم و شهرت، پست و مسؤولیت، جان.

آری!وقتی خواص طرفدار حق، یا اکثریت قاطعشان، در یک جامعه، چنان تغییر ماهیت می دهند که فقط دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می کند؛وقتی از ترس جان، از ترس تحلیل و تقلیل مال، از ترس حذف مقام و پست، از ترس منفور شدن و از ترس تنها ماندن، در مقابل باطل نمی ایستند و از حق طرفداری نمی کنند و جانشان را به خطر نمی اندازند، آن وقت حسین بن علی‌ها به مسلخ کربلا خواهند رفت. آن وقت، آنجا که عده‌ی معدودی سال ۸۸، یادآوربخشی از درسها و عبرتهای عاشورای ۶۱بود؛ آنجا که عده‌ی معدودی به یهانه ی آزادی به مقابله با فریضه امر به معروف و نهی‌ی از منکر برخواستند و جامعه را به سمت بی توجهی نسبت به معنویات و غفلت از نام خدا سوق می دادند. و همان جا که برخی از خواص منتسب به جانب حق –به دلایل مختلفی– از حضور در صحنه امتناع ورزیدند و در لحظه ی امتحان از نام و مقام و فرزند و … نگذشتند. با این حال، علتی که باعث شد در این واقعه، دوباره حسین به مسلخ نرود کوفی نبودن مردم ایران و در اقلیت بودن خواص آنچنانی بود.

(۱) سوره مریم/آیه ۵۹

✍ سخن اول

بی تفاوت ها مسخ میشوند …

فائزه نوروزی



اگر مجبور نبود، حتی چهارشنبه شبها هم طرف مترو نمی‌رفت. مترو برایش بیش‌تر شبیه نمایش‌گاه مدل‌های ماهواره ای بود تا یک وسیله ی نقلیه ی عمومی. کارت اعتباری اش را با اکراه روی دستگاه کشید.

حواشش که جمع شد، قطار رسیده بود. سرش را انداخت پایین و آرام وارد آخرین واگن قطار شد. یک صندلی روبه روی در خالی بود.همانجا نشست.

به چشمانش قول داده بود، پاسدار حرمتشان می‌شود. قلبش آرام بود. سرش را آورد بالا.خودش را روی تاریکی پنجره ی روبه روی دید. « دو تا پونصد، میخوری خانم؟ » … پسرک سیاه چهره ی دستمال فروش، سکوت ذهنش را شکست.

نگاهش را گره زد به نگاه او. لیخندی زد و گفت «فالم داره؟» پسرک جوابش را نداد یا داد ولی او نشنید، حواشش دوباره رفت به تاریکی پنجره ی قطار. نصف تصویرش را پسرک کوتاه قد و لاغر دستمال فروش پوشانده بود.

«چند تا بدم؟ » … «خانم! چند تا میخوای » … نگاه کرد به صورت پسرک، یک پانصد تومانی درآورد و دو بسته دستمال گرفت. انگار پنجره ی تاریک قطار حرف خاصی داشته باشد. باز نگاهش را دقیق کرد. زیر قولش زده بود.خودش را کشید جلو، نگاهش را دو سر قطار گرداند. این بار انگار او تنها بازدید کننده ی نمایشگاه بود و بقیه، همه، مدل بودند.

بعضی چهره ها به نظرش شبیه چهره های مسخ شده می آمدند. ذهنش را کنترل کرد. اما مسخ گناه کاران آیه ی قرآن بود. بزاقش را فرو خورد، خودش را کشید عقب.احساس می کرد پیکان همه ی فلش های عالم رو به اویند. آن همه فشار را نمی توانست تحمل کند.

مسلمان بود. مدعی هم بود. توی ذهنش دنبال بهترین کلمات می‌گشت. تصمیم خودش را گرفته بود. به خودش حق می داد. وظیفه اش را هم می دانست. نباید بی تفاوت می بود. انگشت اشاره ی کائنات را حس میکرد.

«عزیزم! فکر میکنی این شکلی قشنگ تری؟ » … نه این خوب نبود.ممکن بود بهش بربخورد یا حتی برگردد و حرف زشتی بزند.»به نظرم آدم‌ا بدون این مدل های عجیب غریب آرایش خوشگل ترن.»… احساس کرد چه قدر ذهنش لوس شده است. این جملات به نظرش افتضاح آمدند. باید یک جور دیگر سر حرف را باز می کرد «مگه حجاب، دستور خدا نیست؟ » … این هم به نظرش خوب نبود. حتماً یکی برمی گشت و می گفت به تو چه یا سرش داد میزد. قبلا تجربه اش را داشت… .

«میتونم به سوالی ازتون بپرسم؟ ام..م. خب در واقع چون دو تا آدم با طرز فکر متفاوتیم، اشکالی نداره با هم بحث کنیم که نه؟ ناراحت نمیشید؟ » … از این یکی بدش نیامد… توی ذهنش دخترک استقبال کرده بود و گفته بود او هم دوست دارد نظرات یکی را که با خودش فرق دارد، بداند.ادامه داد «به نظرتون چرا خدا حجاب رو واجب کرده » … اگر بحثش می گرفت خیلی عالی بود. ته دلش خوشحال شد. بسم الله را هم گفت. نگاهی به دخترک کنار دستی اش کرد. انگار چیزی جلوی زبانش را گرفته باشد، باورش نمیشد، چیزی نگفت.

«دختر! دنبال دردرس می گردی؟ فوقش بحث بگیرد، چه تاثیری دارد. اصلا بدتر میشود، این طوری همه خیال میکنند دخترهای چادری خشکه مقدس اند و یا حتی اصلا ممکن است کسی به حجابت یا به مقدسات توهین کند، آن وقت چه می خواهی بکنی؟ » … « با همین یکی دو سطر کرکره ی ذهنش برای ادای این واجب را پایین کشید و توجیه شد. لبخند زد.خیالش راحت شده بود که تکلیفی ندارد. آرام می نمود اما درونش وحشت زده بود. سر و صدایی برپا شد. ششقه اش تیر کشید. کائنات

به فریاد درآمده بود.

نگاهش افتاد روی تاریکی پنجره.خودش را ندید. فقط مدل های ماهواره ای را دید که بلند میخندیدند. تعجب کرده بود. سرش تیر میکشید. دوباره نگاه کرد.خودش را نمی دید. آنها که در قطار بودند همه شکل هم شده بودند. سرش تیر کشید. این هم در قرآن بود. بی تفاوت ها هم مسخ می شوند.

پسر جوان عاشق شده است سه ماه بعد…معشوقه اش می میرد خبر مرگش را مادرش با لطایف الحیلی به پسر جوانش می دهد. پسر به سمت پنجره ی خانه که در طبقه هفتم برج قرار دارد می دود.مادر چه می کند!؟

قصه سوم

زنی گناه کار از ترس همسرش خود سوزی می کند! مامور آتش نشانی چه می کند!؟

قصه چهارم

یزید بن معاویه در دین خدا بدعت می گذارد حسین بن علی علیه السلام چه می کند!؟

قصه پنجم

در محله سعادت آباد تهران ؛اولی، دومی را با جاقو سوراخ سوراخ می کند و مردم، پلیس، اورژانس و… جمع شده اند. دومی هنوز زنده است و کمک می خواهد حاضرین چه می کنند!؟ بازی تمام شد! همه چیز جدی و واقعی است جسم نیمه جان دین خداوند، روی سنگ فرش های دانشگاهمان – و دانشکده ی مان –دارد نفس های آخرش را می کشد و از آن همه شکوه و جبروتی که از او سراغ داشتیم جز ظواهری رنگ پریده در گوشه های تاریک و اتاق های تنگ و بواطنی جانکاه چون بغض در گلوی دلسوزان حقیقی و رگ های

بدون تپید!
بدون نویسنده!

برگی از تاریخ ...

۲ شعبان ۶۰ هجری رسیدن نامه‌ای از کوفیان به دست امام حسین (ع).
۱۵ رمضان ۶۰ هجری رسیدن هزاران نامه دعوت به دست امام حسین (ع)
۱۵ رمضان ۶۰ هجری فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه جهت بررسی اوضاع و احوال.
۱۱ ذیقعدہ ۶۰ هجری

❖ روایت هفته

پا، جای پای شهدای دانشجو گذاشتیم ...

امروز ۱۶ آذر است

همه‌ی کلاس‌ها به قوت خودشان برقرارند، آن قدر که برای شرکت در مراسم چمران غیبت می‌خوریم... و همراه چند تا از دوستان سال اول و دوم – که این اولین بار است که برای یک کار غیر درسی غیر فردی وقت می‌گذارند- راهی پردیس مرکزی می‌شویم. با احتساب این که برنامه متعلق به بسیج است نباید دیر رسیده باشیم، اما سالن چمران و متعلقات (دور تادور و کف سالن، پله‌های وسط، روی سن و ...) پر از جمعیت است! به هر زحمتی هست خودمان را به یک گوشه‌ی سالن می‌رسانیم تا بر نامه‌ها را که اولی‌اش تریبون آزاد است، دنبال کنیم.

چنین آدم‌هایی داریم در دانشکده!

پس از پخش کلیپ نظر بچه‌های سال پایینی همراه ما می‌پرسم، خوشحال و راضیند، بعد از ورودشان به دانشگاه این اولین بار است که هم‌چین جمعی به خودشان می‌بینند؛ حسابی ذوق کرده‌اند و تشکر می‌کنند، یکی‌شان که چشم‌اش از خوشحالی برق می‌زند- با جدیت تمام می‌گوید 'دستت درد نکند! کلی انگیزه گرفتم- که بروم با انرژی، بقیه‌ی درس‌هایم را بخوانم !!!' کلا بداند چنین آدم‌هایی داریم در دانشکده.

کفش‌های سرگردان

بعد از این که حسین قدیانی از اتوبوسی که ما را به راهپیمایی می‌آورد می‌خواند و نوستالژی ساندیس ونی‌های نظام‌را زنده می‌کند، آقای صفار هرندی برای سخنرانی به جایگاه می‌آید. حضور صفار در تالار چمران باز هم ذهن‌ها را به یک‌سال پیش می‌برد. صفار به خاطر کفشی که صاحبش جرات‌نشان دادن خودش را ندانشت وی هدف پرتاب‌شده به‌سر حضار خورد عذر خواهی می‌کند. آقای صفار هرندی از سفر کرمانی که قولش را داده بودو چند نفری که رفته بودند می‌گویندو از رسوم جاهلی زمانه‌و...

ما ملت گریه‌ی سیاسی هستیم!*

در پایان مراسم مداحی شروع می‌شود. تراکت‌های متن‌هر دسته پخش می‌شودو جمعیت به سمت سرد دم می‌گیرند، روز اول محرم است و جامانده‌های کاروان حسینی گره‌بغض‌ها را باز می‌کنند.

خون حسین است چه‌هامی کند.

بین مسیر سینه‌زنی به سمت سردر فرصت می‌کنم از جمع جدا شوم وو چرخ‌ی در دانشکده‌بزم به دنبال ردی از یک صدای دیگر، بوعضای برای رفیقم خاطر بگیرم!

آخرین نقطه‌ی حضور جنبش موسوم به سبز، عاشورای سال گذشته‌است. جنبش سبزی‌ها آن زمان محکوم به مرگ شدند که حرمت محرم‌رانگه نداشتند. که به‌اسم امام حسین (ع) مرگ بر اصل ولایت فقیه، گفتند بر سر راه خود خیمه‌های ابا عبدالله را به آتش کشیدند، در خیابان جمال‌زاده چادر از سر مادر شهید کشیدند، در خیابان انقلاب به مردم عزادارو بی دفاع حمله

نامه نوشتن مسلم بن عقیل در کوفه با چهارهزار نفر، سپس پراکندگی آنان از دور مسلم.

۸ ذیحجه ۶۰ هجری ایراد خطبه توسط امام حسین (ع) در مکه برای مردم، تبدیل نمودن حج را به عمره و خروج از مکه همراه با ۸۲ نفر از افراد خانواده و یاران به طرف کوفه.

۸ ذیحجه ۶۰ هجری دستگیری و شهادت هانی در کوفه
۹ ذیحجه ۶۰ هجری درگیری مسلم بن عقیل با کوفیان، سپس

دستگیری او و شهادتش بر بام دارالاماره کوفه.
رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت سپاه ۹ ذیحجه ۶۰ هجری برخورد امام حسین (ع) با حر و سپاه او در منزل شراف

۲ محرم ۶۱ هجری

ورود امام حسین (ع) به سرزمین کربلا و فرود آمدن در آنجا.

۳ محرم ۶۱ هجری

ورود عمر سعد به کربلا، همراه با چهار هزار نفر درگیری یاران امام حسین (ع) با سپاه ازار کوفه و آغاز گفتگوی وی با امام برای

وادار کردن آن حضرت به بیعت و تسلیم شدن. خیمه‌ها، فرستادن سر مطهر امام به کوفه،

۷ محرم ۶۱ هجری

دستگیری او و شهادتش بر بام دارالاماره کوفه.
رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت سپاه امام از آب، ماموریت پانصد سوار دشمن بر شریعه فرات به فرماندهی عمرو بن حجاج ۹ محرم ۶۱ هجری

ورود شمر با چهارهزار نفر به کربلا، همراه جنگیدن با امام حسین (ع).
۱۰ محرم ۶۱ هجری

ورود عمر سعد به کربلا، همراه با چهار هزار نفر درگیری یاران امام حسین (ع) با سپاه ازار کوفه و آغاز گفتگوی وی با امام برای

توسط خولی.

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

شعار کربلا در کوفه

تأملی بر ریشه های قیام ...

در ساختمان نهضت مقدس حسینی سه عنصر اساسی دخالت داشته است و به این حادثه بزرگ شکل داده است. یکی اینکه بلافاصله بعد از معاویه، یزید بن معاویه فرمان می‌دهد که از حسین بن علی علیه السلام الزاما بیعت گرفته شود. امام در مقابل این درخواست امتناع می‌کند. از همین جا تضاد و مبارزه شدید شروع می‌شود.عامل دومی که در این نهضت تاثیر داشته است و باید آن را عامل درجه دوم و بلکه سوم به حساب آورد این است که پس از مهاجرت امام به مکه وپس از یکی دو ماه اقامت خبر به مردم کوفه می‌رسد. آنوقت مردم کوفه به خود آمده، امام را دعوت می‌کنند.برعکس آنچه ما غالبا می‌شنویم، دعوت مردم کوفه علت نهضت امام نیست، نهضت امام علت دعوت مردم کوفه است. نه چنان بود که بعد از دعوت مردم کوفه امام قیام کرد، بلکه بعد از اینکه امام حرکت کرد و مخالفت خود را نشان داد و مردم کوفه از قیام امام مطلع شدند و امام را دعوت کردند. عامل سوم، عامل امر به معروف و نهی از منکر است. این عامل را خود امام مکرر و با صراحت کامل و بدون آنکه ذکری از مسئله بیعت و دعوت اهل کوفه به میان آورد، به عنوان یک اصل مستقل و یک عامل اساسی ذکر نموده و به این مطلب استناد کرده است. این عامل، ارزش بسیار بسیار بیشتری از دو عامل دیگر به نهضت حسینی می‌دهد. زیرا نه متکی به دعوت است و نه متکی به تقاضای بیعت. یعنی اگر دعوتی از امام نمی‌شد حسین بن علی علیه السلام به موجب قانون امر به معروف و نهی از منکر، نهضت می‌کرد.^(۱)

می‌دانیم که امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک تکلیف عام در رساله های عملیه ذکر شده و شرایط و مراتبی دارد. با توجه به شرایط و مراتب این سؤال مطرح می‌شود که اقدامی که سیدالشهداء علیه السلام انجام دادند، چگونه امر به معروفی بود؛ این کار با امر به معروفی که ما می‌شناسیم مطابقت نمی‌کند. بنا بر آنچه در رسائل عملیه گفته شده، اگر امر به معروف موجب ضرر و حتی در مورد خوف ضرر باشد، تکلیف ساقط می‌شود؛ اما در مورد سیدالشهداء **برعکس آنچه ما غالبا** **علیه السلام** **می‌شنویم،** دعوت مردم کوفه علت نهضت امام نیست، ضرر یقینی نهضت امام علت دعوت مردم بود ایشان اقدام به این کوفه است.

کار کرد، این چگونه امر به معروفی است؟

گاهی شرایطی بیش می‌آید که فضای فرهنگی حاکم بر جامعه، اسلامی نیست، امر واجبی را که می‌خواهید به آن امر کنید اصلا ارزش تلقی نمی‌شود، ترک آن هم ضد ارزش نیست، شرایط به گونه ای شده است، که اگر به کسی بگویی چرا فلان کار را انجام می‌دهی، فوری با گردن فرازی می‌گوید دلم نمی‌خواهد! به او می‌گویی این احکام خلاف شرع است، انقلاب شده است برای این که احکام شرع پیاده شود، مردم به خاطر اجراشدن احکام اسلام صدها هزار شهید دادند؛ جواب می‌دهد بی خود شهید دادند! کمی اصرار کنید، علنا به اسلام هم بد می‌گویید. خیلی ها گفته اند که اگر ما اسلام را نخواسته باشیم، باید چه کسی را ببینیم! جَوّ فرهنگی طوری می‌شود که تظاهر به مخالفت با اسلام دیگر زشت نیست؛ آشکار است، دیگر کسی شرم نمی‌کند، با لاقال بعضی‌ها شرم نمی‌کنند که بگویند ما مخالف اسلام هستیم. در این جا چه باید کرد؟

شرایط حاکم بر جامعه در زمان سیدالشهداءعلیه السّلامبه مراتب از چنین شرایطی بدتر بود؛ احکام قطعی اسلام ترک می‌شد؛ حدود الهی تعطیل شده بود، کسی که کاندیدای خلافت بود معروف به شرب خمر بود، معاویه می‌خواست فرزندش یزید را به

تأملی بر ریشه های قیام ...

فاطمه شکری

عنوان خلیفه پیامبرصلی الله علیه وآله معرفی کند، صحبت از یک بار و دو بار و چند بار نبود، بلکه عادت به شرب خمر داشت، و این مسأله ای علنی بود، برای مردم مخفی نبود، و سایر احکام اسلامی یکی پس از دیگری مورد تردید و انکار قرار می‌گرفت و علنا مطرود می‌شد؛ ریختن خون مسلمان‌ها خیلی ساده شده بود. با این شرایط، اگر سیدالشهداء علیه السّلامبین مردم می‌آمدند و می‌گفتند مردم خمس بدهید، زکات بدهید، حدود الهی را رعایت بکنید، شرب خمر نکنید، این موعظه‌ها برای کسی که معروف به شرب خمر است چه فایده ای داشت؟ مردم آگاهانه و دانسته با یزیدی که شارب الخمر، میمون باز و سگ بازبود بیعت کردند. این گونه بود که حضرت علیه السّلامفرمود:اگر مردم به کسی مانند یزید مبتلا شوند، دیگر فاتحه اسلام را باید خواند، دیگر چیزی برای اسلام باقی نخواهد ماند.

البته در اواخر زمان معاویه هم جز ظواهر محدودی از اسلام باقی نمانده بود، اما به هر حال به گونه ای نبود که اشخاص به راحتی تظاهر به فسق کنند و مردم آن را ببسندند. حال، اگر در این جا کسی بخواهد امر به معروف کند، باید چه کند؟اگر فعل حرام در جامعه واقع می‌شود، همه مردم مسؤولند؛ چون امر به معروف واجب کفایی است، اگر ده نفر دیدند گناهی انجام می‌شود، هر ده نفر مکلفند و اگر یک نفر به معروف امر کند، از بقیه ساقط می‌شود. اما اگر هیچ کدام این کار را انجام ندادند، هر ده نفر مسؤولند. اگر امر بهمعروف در موردی اثر نمی‌کند، آیا در این مورد جای امر به معروف و نهی از منکر هست یا نه؟ بدترین حالت زمانی است که نه تنها قبول نمی‌کنند، بلکه با انسان دشمنی نیز می‌کنند، امر به معروف را اذیت کرده، می‌زنند، و یا حتی می‌کشند: «يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ»^(۲) حال، با چنین مردمی که امرین به معروف را می‌کشند چه باید کرد؟ طبق این روایت جهاد با آن‌ها لازم می‌گردد«هنالك فجاهدوهممّ بأبدانکم... حتی یغیبوا الی أمر الله».^(۳) از یک طرف تا حدی تألیف امر به معروف گسترش پیدا می‌کند که شامل تالیف جاهل نیز می‌شود؛ گرچه اصطلاحا امر به معروف نیست، اما در روایات آمده که این هم نوعی امر به معروف است؛ موعظه و نصیحت کردن و با زبان نرم گفتن یکی از مصادیق بین و شایع آن است، که در روایات آمده است و از آیات نیز این گونه استفاده می‌شود. از طرف دیگر نیز تا اندازه ای دایره این کار گسترش پیدا می‌کند که جهاد هم از مصادیق امر به معروف می‌شود.اگر سیدالشهداء در وصیت خود به محمد حنفیهمی فرماید«آریذْ اَنْ اَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»فقط معنای خاص

اگر سیدالشهداءمی فرماید"أریذْ اَنْ اَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ"فقط معنای خاص و محدودی را که در ذهن ما است و یکی از شرایط شرایط آن عدم احتمال ضرر است اراده نمی‌کند، بلکه معنای عام‌امر به معروف و نهی از منکر را اراده می‌کند.

و محدودی را که در ذهن ما است و یکی از شرایط آن عدم احتمال ضرر است اراده نمی‌کند، بلکه معنای عام امر به معروف و نهی از منکر را اراده می‌کند.^(۴)

- حماسه ی حسینی، شهید مطهری، ص ۱۹۷
- آل عمران/ ۲۱
- اصول کافی، ج ۵، ص ۵۵، روایت ۱؛ تهذیب الاصول، ج ۶، ص ۱۸۱، روایت ۲۱
- آذرخش کربلا، آیت الله مصباح یزدی

باران ...

باز باران با ترانه؛ مح‌خورد بر باج خانه

یادم آید کربلا را... دشت پر شور و نوا را

گردش یک روز عقیل... گرم و خونین

لزش طفلان نالان؛ زیر تیغ و نیزه‌ها را

باز باران با صدای گریه‌های کودکان

از فراز گونم‌های زرد و عشان

با گهرهای فراوان

می‌چکد از چشم طفلان پیرشان

پشت نخلتان نشتم

رود پر بیج و خض در حرّت لب‌های ساق

چشم در چشمان هم آرام و سئید

می‌چکد آهسته از چشمان سقا

بر لب این رود ببینان

باز باران؛ باز هم اینبا عطش

آتش شراره جمها ... افتاده بیج سر پاره پاره

می‌چکد از گوشه‌ها باران خون و کودکان بی گوشواره

رسته آماده شلاق و سیل

چهره‌ها از بارش شلاق‌ها گردیده نیل

در این صحراک سوزان؛ می‌رود طفلن سه‌ساله

پیرزنانه، یاس خسته، دلگتته...

روبرو بر نیزه‌ها خورشید تابان

می‌چکد از نوک سرخ نیزه‌ها

بر خاک سوزان ... قطره قطره می‌چکد از چوب محمل

؛ خاک‌های چادر زینت به آرامش شود گل

می‌رود این کاروان منزل به منزل

می‌شود از هر طرف این کاروان هم سنگ باران

آرک آرک

باز باران باز باران

کاش می‌بارید باران ...

علی اصغر کوهکن

Weblog : nabzbdaf.parsiblog.com

E-mail : nabz.fanni@gmail.com

SMS : ۰۹۳۷۷۱۲۶۵۴۱